

بخش سی و چهارم شرفیابی خداحافظی و مراجعت از تهران

شرفیابی ما برای خداحافظی از شاه برای ساعت ۳ بعدازظهر روز دوم ماه ژوئن تعیین شده بود. پس از پوشیدن اونیفورم مانند سلام اول با سه کالسکه به سمت قصر حرکت کردیم. این ملاقات از جاه و جلال کمتری برخوردار بود و حالتی شبیه دیدار خانوادگی داشت.

پس از عبور از حیاط کوچکی به یک محوطه شیشه‌ای رسیدیم که در وسط آن آب در جویباری با کاشی‌کاری‌های زیبا جریان داشت. فواره‌هایی در فواصل نزدیک کار گذاشته شده بود. درختان کوتاه اما پربرگ پرتقال در داخل آن هنوز میوه رسیده داشتند. این شرفیابی، در سالن دیگری نسبت به شرفیابی اول انجام شد. تالار بزرگ و زیبایی در کنار سالن نقاشی‌ها بود. دیوارهای تالار با تابلوهای متعددی آراسته شده بود. گیراترین آنها زن لختی را در حالت نشسته نشان می‌داد. گفته می‌شود شاه بیشتر اوقات در این تالار به سر می‌برد.

پس از رسیدن به وسط محوطه شیشه‌ای، از میان درب نیمه بازی شاه را نشسته بر صندلی ساده‌ای دیدیم. شاه همان اونیفورم رژه را به تن داشت اما هیچ مدالی به روی سینه وی به چشم نمی‌خورد ولی علامت ایران و نشان برلیان به روی کلاه و زمردهای سرشانه او برق می‌زد. فقط یک نفر در کنار او ایستاده بود و او عالیجناب اعتمادالسلطنه مترجم مخصوص شاه بود. رئیس تشریفات دربار، مهماندار و افسر آجودان شاهزاده به همراه ما وارد تالار شدند.

پس از ورود به تالار و عرض سلام مانند بار پیش، از سرپرست هیئت عالیجناب ترشکو خواسته شد به شاه نزدیک‌تر شود. یک صندلی برای وی گذاشته شده بود و ما در فاصله‌ای ایستادیم. در این دیدار، شاه فقط با سرپرست هیئت اعزامی صحبت کرد. این محاوره حدود ۲۵ دقیقه طول کشید که به نظر طولانی و غیرمعمول می‌آمد. آن دو مدتی را بدون مترجم به زبان فرانسه صحبت کردند.

هنگامی که عالیجناب سرشکاربان ترشکو به نزدیکی شاه رسید، سخنرانی کوتاهی اما گیرائی انجام داد و نهایت تشکر خود و اعضاء هیئت را به خاطر پذیرائی شاهانه‌ای که در

تهران از ما به عمل آمده بود، به ایشان ابلاغ نمود. او ادامه داد، مدتی که میهمان اعلیحضرت شاه ایران بودیم، از روزهای فراموش‌نشدنی زندگی ما می‌باشد. سپس اضافه کرد، اولین مطلبی که پس از ورود به استکهلم و ملاقات با اعلیحضرت پادشاه بیان خواهد نمود، استقبال بی‌نظیر دربار از هیئت اعزامی و میهمان‌نوازی‌های شاهانه در طول سفر، به ویژه مدت اقامت در تهران خواهد بود. شاه در پاسخ گفت که او از داشتن میهمانانی از طرف اعلیحضرت پادشاه سوئد و نروژ بسیار خوشحال بوده و همواره احساسات گرم هیئت را در خاطر خواهد داشت.

آنگاه سؤال کرد که آیا از اقامت خود در تهران راضی بوده‌ایم یا نه، و در مورد قصر محل اقامت هیئت اعزامی و راحتی آن جویا شد. سپس درباره میهمانی‌هایی که به افتخار هیئت اعزامی ترتیب داده شده بود، پرسش‌هایی نمود. پس از آن به مدت نسبتاً طولانی با لغات بسیار مهربانانه در مورد اعلیحضرت پادشاه ما صحبت کرد. او از سن وی، تعداد پسران و کشورهایی که از آنها دیدن کرده سؤالاتی نمود. شاه بیان کرد که همواره آرزو داشته با ایشان از نزدیک آشنا شود و ابراز امیدواری نمود که روزی این آرزو عملی گردد. آنگاه مجدداً آرزوی دیدار خود از سوئد و نروژ را تکرار کرد و اعلام نمود که شدیداً مصمم است در سفر آینده خود به اروپا از این کشور دیدن نماید.

شاه سپس راجع به ارتش، تعداد نیروها و سازمان آن و نیروی دریایی و بنادر آن پرس و جو شد و از قدرت و نظم آنها سؤالاتی نمود. او در باره شاهزاده برنادوت^۱ که در روزنامه‌ها خوانده بود پرسش‌هایی کرد. آنگاه مطابق دیدار اول، از جغرافیای اسکاندیناوی، مساحت کشور، جمعیت آنها، شهرهای بزرگ و تعداد سکنه هر یک از آنها جویا گشت. هنگامی که سرپرست هیئت در مورد طبیعت زیبای اسکاندیناوی، سرما و برف زمستانی آن و به‌ویژه از آبراه‌های باریک و عمیق نروژ که از میان صخره‌های سر به‌فلک کشیده عمودی عبور می‌کنند صحبت می‌کرد، شاه با علاقه خاصی گوش می‌داد.

سپس شاه در مورد سفرهای قطبی نوردن‌شولد به ویژه سفر وگا^۲ سؤالاتی کرد. این مطلب نشان دهنده علاقه و معلومات عمومی وی بود و او با دقت تمام به پاسخ سرپرست هیئت توجه می‌کرد. شاه سؤال کرد که آیا نوردن‌شولد در نظر دارد سفرهای دیگری را آغاز کند؟

آنگاه سرشکاربان ترشکو در مورد دیگر سیاحان سوئدی و نروژی مخصوصاً سفرهای

۱. Bernadotte خانواده‌ای اشرافی از منطقه "به‌ارن" واقع در کوه‌های پیرنه در جنوب فرانسه، معروف ترین آنها ژان بابتیست برنادوت تولد ۱۷۶۳، درگذشت ۱۸۴۴ م، بارون و ژنرال ارتش فرانسه بود که در سال ۱۸۱۸ م از طرف ناپلئون با نام کارل ۱۴ پادشاه سوئد و نروژ شد. سلطنت سوئد هنوز هم در اختیار این خانواده است. تا سال ۱۹۰۵ سلطنت نروژ هم در دست آنها بود.

۲. Vega سفری که نوردن‌شولد در سال ۱۸۷۸ م با کشتی وگا برای تحقیقات اقیانوس منجمدشمالی انجام داد. سفر در ۲۱ ژوئیه از ترومسو در شمال نروژ آغاز شد. کشتی وگا روز ۲۶ سپتامبر با برخورد به یخ های قطبی به مدت ۱۰ ماه در شمال شبه‌جزیره چوکچر بین سیبری و آلاسکا متوقف شد. او در این مدت به کارهای تحقیقاتی در مورد قوم چوکچرنا، ساکنین منطقه، مشغول شد.

نانسن^۱ در شبه‌جزیره گریلند و عبور وی از یخچال‌های معروف آن و سفرهای نوردن شولد در منطقه اسپتزبری^۲ نکاتی را برای شاه بیان نمود. شاه با کنجکاوای فراوان به آنها گوش داد و از فعالیت‌های سیاحان اسکاندیناوی در مناطق قطب شمال، متعجب گشت.

در این هنگام شاه از شکارگاه‌ها و جانوران شکاری جنگل‌های نروژ و طرز شکار آنها پرسید. شاه سؤال کرد که آیا پادشاه سوئد و نروژ شکارچی ماهری می‌باشد؟ زمانی‌که سرپرست هیئت راجع به شکارهای پادشاه، به ویژه شکار خرس در جنگل‌های سوئد پاسخ داد شاه ابراز تعجب نمود.

آنگاه شاه سر به زیر انداخت و مدتی را به سکوت گذراند. پس از بلند کردن سر، نگاهی به اطراف کرد و علامت داد که ملاقات به پایان رسیده است. در این لحظه سرپرست هیئت از جای برخاست و مجدداً از طرف خود و اعضاء هیئت اعزامی از میهمان نوازی‌های شاه تشکر کرد. ما پس از تعظیم‌های بلند و بالائی عقب‌عقب از درب تالار خارج شدیم. شاه همچنان به روی صندلی خود نشسته بود. ظاهر وی تغییری نکرد و هیچ عکس‌العملی به عنوان خداحافظی انجام نداد زیرا این برخلاف سنت وی به عنوان شاه شاهان بود. حالت او تا رسیدن ما به درختان پرتقال و خروج از کاخ، به همین ترتیب بود.

سه شنبه ۳ ماه ژوئن صبح زود از خواب بیدار شدیم زیرا برای مراجعت، کارهای زیادی باید انجام می‌دادیم. کالسکه برای ساعت ۳ بعدازظهر سفارش داده شده بود و در کنار کاخ اسبدوانی، همان میدانی که هنگام ورود به تهران مورد استقبال قرار گرفته بودیم، منتظر ما بود. آخرین صبحانه مطابق معمول ساعت ۱۲ صرف شد اما فضای قصر مانند روزهای پیش نبود و همه جدی بودند. هیچ‌کس علاقه‌ای به جدا شدن از اشخاصی که هرگز آنها را نخواهد دید، نشان نمی‌داد. هنگام صرف شامپاین، مشیرالدوله چند ضربه به گلاس خود زد و سخنرانی کوتاه اما عمیقی انجام داد. همه در سکوت کامل به سخنان او گوش دادیم. پس از سخنرانی وی، سرشکاربان ترشکو از جای خود برخاست و با علامت او ما هم بلند شدیم. او با سخنان بسیار مهربانانه از مشیرالدوله به خاطر این آشنائی و دوستی عمیق و پذیرائی شاهانه تشکر جانانه‌ای نمود و از میهمان‌نوازی عالی، دوستانه و کاملاً شرقی او سپاسگزاری کرد.

پس از صرف صبحانه، برای آخرین بار با گلاس‌های پر در باغ عمارت سپهسالار جمع شده و با شوخی‌هایی سعی کردیم اندکی از جو جدی فضا بکاهیم. دسته موزیک، ریتم‌های سوئدی و اروپائی که ما با آنها آشنائی داشتیم، می‌نواخت و اندکی از غم جدائی می‌کاست. گذشته از مشیرالدوله و پسر او، دکتر هی‌به‌نت خان و برادر او، مهماندار ما

۱. Nansen فردریک و دل یارلزبرگ نانسن، تولد ۱۰ اکتبر ۱۸۶۱ در اسلو، درگذشت ۱۳ مه ۱۹۳۰ م، سیاح، اقیانوس‌شناس و سیاستمدار نروژی که در سال ۱۸۸۲ م سفری به گریلند انجام داد.

۲. Spetsberg بزرگترین جزیره در مجمع‌الجزایر سوالبارد نروژ و یکی از سه جزیره مسکونی این منطقه در اقیانوس منجمد شمالی است.

محمد آقا، ژنرال ودل^۱ و ژنرال آجودان ما میرزا علی اکبر خان هم حضور داشتند. ساعت ۵ سرپرست هیئت اعزامی بدون کلاه از جای خود بلند شد و برای بار آخر تشکر کرد. سخنان او در میان صدای هورا، هورای حضار که در داخل باغ طنین می افکند، محو می شد.

آنگاه به سمت کالسکه های سلطنتی رفته و نیم ساعت بعد در میدان اسبدوانی بودیم. مشیرالدوله و معتمدالملک تا درب باغ ما را بدرقه کردند اما سایرین تا میدان اسبدوانی به همراه ما بودند. اسباب مسافرتین ساعتی پیش حرکت کرده بود و کالسکه های پست، منتظر سرنشینان خود بودند. پس از خداحافظی گرمی با ادای جمله "سلام های مرا به وطن برسانید" و چشمان اشک آلود راه من از راه هیئت جدا شد. سرپرست هیئت اعزامی و عضو مجلس نمایندگان فن گهیر در کالسکه اول و بارون لهن هاپت و محمد آقا در کالسکه دوم نشستند و من از آنان جدا شدم.



من پیش از حرکت از استکهلم توسط سرپرست هیئت از عالیجناب وزیر امور خارجه اجازه خواسته بودم تا مدتی در ایران اقامت کنم زیرا در آرزوی دیدار مشهد و سمرقند بودم. با صدای تسمه سورچی هر دو کالسکه به راه افتاد و ما تا هنگامی که آنها در میان گرد و خاک به صورت نقطه ای در افق ناپدید شدند در آنجا ایستادیم. آنگاه در حالی که هر کدام از ما افکاری در سر داشتیم به سمت منزل حرکت کردیم.

۱. Wedell

اطمینان کامل دارم که اعضاء هیئت اعزامی در این مورد که سفر ما به این نقطه از آسیا، با موفقیتی خارج از تصور همراه بود، با من هم عقیده باشند. استقبالی که پادشاه ایران از ما به عمل آورد را فقط در داستان‌ها می‌توان خواند. ما جملگی باید از اعلیحضرت پادشاه سوئد و نروژ کمال تشکر و قدردانی به عمل آوریم زیرا ایشان با نهایت اعتماد به اعضاء هیئت اعزامی، این موقعیت را برای ما ایجاد نمودند تا با پادشاه کشوری ملاقات داشته باشیم.

واقعیت این است که ایران کشور خفته‌ای می‌باشد. اگرچه ممکن است موضوع تجزیه آن حقیقت داشته باشد اما باید در نظر داشت که یک کشور باستانی با سابقه تاریخی و فرهنگی طولانی بوده و بیننده را شیفته خود می‌کند. یک فرانسوی ۳۰ سال پیش تصمیم گرفت تابستانی را در ایران بگذراند اما هنوز هم در این کشور به سر می‌برد. یک سیاستمدار انگلیسی که ۳۵ سال در تهران اقامت کرده بود، پس از خوانده شدن به لندن از زور دوری از ایران در همان سال اول به درود حیات گفت. یک دانمارکی پس از ۲۰ سال اقامت در تهران، تصمیم داشت یک سال در دانمارک به سر برد اما پس از گذشت سه ماه، مراجعت کرد. تمامی اروپائینی که در تهران به سر می‌برند این پدیده و احساس را که قابل بیان نیست تجربه کرده‌اند.

آیا به خاطر ارتفاعات سپیدپوش البرز می‌باشد، یا این قدرت جادویی دماوند است که خارجی‌ها را به سوی خود می‌کشد؟ آیا به خاطر آسمان آبی این سرزمین می‌باشد، یا باغات پر میوه آن با بلبلان خوش‌نواست؟ آیا علت آن علاقمندی ایرانیان مؤدب به شعر و ادب است؟ شاید هم آزادی بیش از اندازه اروپائیان در تهران دلیل آن باشد. علت هرچه باشد مطمئن هستم که سایر اعضاء هیئت اعزامی، کم و بیش این پدیده غیرقابل بیان را تجربه کرده‌اند. ما به دفعات خاطرات شاد و همزمان متأثر کننده از مدت اقامت خود در کشور باستانی داستان‌ها را یادآوری خواهیم نمود.